گواهی [ˈsəːrtəfai] v

تصدیق چیزی به معنای تأیید صحت نتایج آن است.

on عکس روی گذرنامه او تأیید می کند که او واقعاً ژولن سویر بوده است.

همکاری

همکاری کردن [kəˈlæbəreit] v همکاری کردن

همکاری یعنی کار روی چیزی با هم کار کردن.

→ وقتی آنها همکاری کردند ، موفق شدند کارهای خود را زود تمام کنند.

گردآوری

کامپایل [kəmˈpail] v

گردآوری چیزها به معنی جمع آوری انواع آنها در یک گروه است.

→ او لیستی از افرادی را که می خواست در جشن تولدش شرکت کنند ، تهیه کرد.

مقابله کردن

مقابله کردن [kauntəˈrӕkt] v مقابله کردن

مقابله با چیزی به معنای اقدام خلاف آن برای کاهش یا متوقف کردن آن است.

is قرار است دارو برای مقابله با بیماری ها باشد.

محدود کردن

مهار [kəːrb] v

مهار چیزی به معنای جلوگیری از وقوع یا افزایش آن است.

→ او با گوش دادن به یک آهنگ آرامش بخش ، عصبانیت خود را مهار کرد.

تشخیص دادن

diagnose [ˈdaiəgnouz] v تشخیص دادن

تشخیص کسی به معنای شناسایی وضعیت پزشکی است که آنها دارند.

→ چندین کودک مبتلا به آنفولانزا شدند.

تصویب کردن

enact [iˈnækt] v

وضع چیزی به معنای تبدیل آن به قانون است.

شورا قانونی را تصویب کرد که فقط اجازه می دهد تا اتوبوس ها در مرکز شهر رانندگی کنند.

فدراسیون

federation [əˈfedəˈreiʃən] n. فدراسیون

فدراسیون به گروهی از ایالت ها یا مشاغل گفته می شود که برای یک هدف مشترک کار می کنند.

سازمان ملل متحد فدراسیونی است که برای جلوگیری از جنگ ، بیماری و قحطی طراحی شده است.

ناخالص

gross [Grous] الف. ناخالص

اگر چیزی ناخالص باشد ، ناپسند است.

→ غذا آنقدر ناخوشایند بود که سگ نمی توانست آن را بخورد بدون اینکه بیمار شود.

انسانی

انسانی [hjuːˈmein] وابسته انسانی

اگر چیزی انسانی است ، پس خوب و مهربان است.

→ کمک به ساختن خانه برای افراد فقیر بسیار انسانی است.

غير قابل تحمل

غیر قابل تحمل [inˈtɒlərəbəl] adj. غير قابل تحمل

اگر چیزی غیرقابل تحمل باشد ، پس آنقدر بد است که مردم تحمل آن را ندارند.

so هوا آنقدر غیر قابل تحمل بود که مجبور شدم گرمترین لباسهایم را بپوشم.

نیازمند

نیازمند [ˈniːdi] adj. نیازمند

اگر کسی نیازمند باشد ، بسیار فقیر است.

→ بعد از اینکه شغل خود را از دست داد ، به شدت نیازمند شد.

شروع

onset [ˈɒnset] n. شروع

شروع چیزی ناخوشایند آغاز آن است.

→ در آغاز نبرد ، دشمن برای چنین حمله بزرگی آماده نبود.

سوگند - تعهد

تعهد [pledʒ] v

تعهد یعنی قول دادن به کاری.

mother مادرش متعهد شد که بچه گربه گمشده دخترش را پیدا کند.

ممنوع کرده است

ممنوع کردن [ممنوع کردن] v ممنوع کردن

منع چیزی به معنای اجازه ندادن آن است.

→ وی دانشجویان را از صحبت کردن تا زمان انجام کار منع کرد.

راش

rash [ræʃ] n. راش

بثورات یک ناحیه آلوده به پوست با قرمزی ، برجستگی ، خارش یا خشکی است.

→ عطر جدید بثورات وحشتناکی روی پوست من گذاشت.

ارائه دادن

ارائه (ارائه) [ˈrendər] v

ارائه چیزی به معنای تبدیل شدن آن به چیز دیگری است.

report گزارش وی با انتشار اطلاعات جدید بی اهمیت شد.

ابله

آبله [ɔːsmɔːlpɒks] n ابله

آبله بیماری است که باعث برجستگی های ریز پوست و تب های شدید می شود.

→ وقتی این برجستگی های ریز را دید ، فکر کرد پسرش ممکن است آبله داشته باشد.

انتقال. رساندن

انتقال [trænsˈmit] v انتقال

انتقال چیزی به معنای انتقال آن از یک شخص یا مکان به شخص دیگر است.

tower برج رادیویی سیگنالی را به شعاع 20 کیلومتری به تمام رادیوها منتقل می کند.

نذر کردن

نذر [vau] v. نذر کردن

نذر کردن به معنای قول دادن برای انجام کاری است.

sen قبل از اجازه کار ، همه سناتورها باید نذر کنند که هرگز رشوه دریافت نکنند.

درس ترسو

تام به راحتی ترسیده بود. او سربازی شد زیرا فکر می کرد ارتش به او شجاعت می آموزد. و اگرچه به شجاعت احتیاج داشت ، اما هرگز تصور نمی کرد که چگونه آن را بیاموزد.

در حین راهپیمایی از طریق یک بیابان در نزدیکی مرز کشورش ، تام از جوخه خود دور شد. او متوقف شده بود و به منظره ای عالی از دره ای سرسبز خیره می شود. وقتی برگشت ، جوخه اش دیگر نبود. او آنها را جستجو کرد ، اما چون لباسهایشان استتار داشت ، او نتوانست آنها را پیدا کند.

هوا رو به تاریکی بود و تام خسته شد. تمام آنچه که او داشت چاقو ، بومرنگ و کتاب راهنمای او بود. او اردوگاهی را برای شب درست کرد. هوا سرد بود و زمین سخت بود. کاش تختخواب و پتویی داشت. در عوض ، او آتش زد ، خود را محکم در ژاکت خود پیچید و خوابید.

صدای بلند او را از خواب بیدار کرد. "آن چه بود؟" او تعجب کرد

بعد متوجه شد. یک حیوان با اندازه قابل توجهی چاپی را از پنجه خود در خاک گذاشته است. او نزدیکتر به آتش نشست و به تاریکی نگاه کرد. او تصور کرد که یک جانور بزرگ از تاریکی می پرد و به او حمله می کند. او چنان از ترس لرزید که احساس می کرد مغز استخوانش لرزیده است.

تام نقشه های مختلفی را در نظر می گرفت. او در عمل مردد بود. او تصمیم گرفت که در کنار آتش بماند ، اما در هنگام هوشیاری ، صداهای بیشتری شنید.

دیگر نتوانست با ترس خود مقابله کند. اون میدونست که باید چکار کنه. او مشعلی درست کرد و چاپ ها را دنبال کرد. او صدای شاخه ای را شنید که خیلی نزدیک بود ، اما با شجاعت ادامه داد. چند ثانیه بعد ، او متوجه شد که چه چیزی او را ترسانده است. فقط کانگورو بود.

تام به اردوگاه خود برگشت و خوابید. صبح ، او دسته خود را پیدا کرد. او سرانجام شجاعت را آموخته بود. او فهمید که برای غلبه بر ترس باید با او مقابله کند.